

# قافله سالار

همراه با کاروان حسینی از اول محرم تا اربعین



## سوم صفر

شامیان، از اطراف و اکناف به شتاب آمدند تا خود را به باب الجیرون رسانند.

کوچه‌ها مملو از جماعت جاهلان بود و جنایت یزید، نقلِ محفل‌شان.

باب الجیرون، دو بار در طول تاریخ چنین جمع کثیری را به خود دیده بود،

یکبار هنگامی که سر نبی خدا یحیی را بر آن آویخته شد،

و اکنون که سر سیدالشهداء را بر آن آویخته‌اند.

مردمان نگاه به باب‌الجیرون دوخته، گروهی در بُهت، و گروهی به شادی نظاره‌گر بودند.

پیرمردی نصرانی از میان جماعت در گذر بود، هیجان آنان را که دید،

گفت: این سر از آن کیست؟

جواب شنید: حسین از نوادگان محمد مصطفی.

گفت: فرزند پیامبران؟

مرد به غرور گفت: آری!

پیرمرد افسرده شد.

گفت: گل شما را از چه سرشته‌اند؟!

مسیحیان، سُم الاغی را که گمان می‌برند عیسی مسیح بر آن سوار شده،

در کلیسای حافر میان حقه‌ای از طلا حفاظت می‌کنند، بر آن بوسه می‌زنند و به طواف گرد آن می‌گردند،

شما را چه شده که پسر پیامبران را می‌کشند، خاموش مانده و به تماشا ایستاده‌اید؟!

هیچ جوابی نشنید. گویی همه لال بودند.

سر سالار شهیدان، از فراز دروازه، نگاه سرزنش باری به آنان کرد و دگر بار درخشید،

باد موی و محاسن خونین را بازی داد.

و سالار شهیدان، بار دیگر سخن گفت.

گفت: **و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.** (۱)

«آنان که ظلم کنند، بزودی خواهند دانست که به چه کیفر گاهی بر می‌گردند.»

مجتبی فرآورده